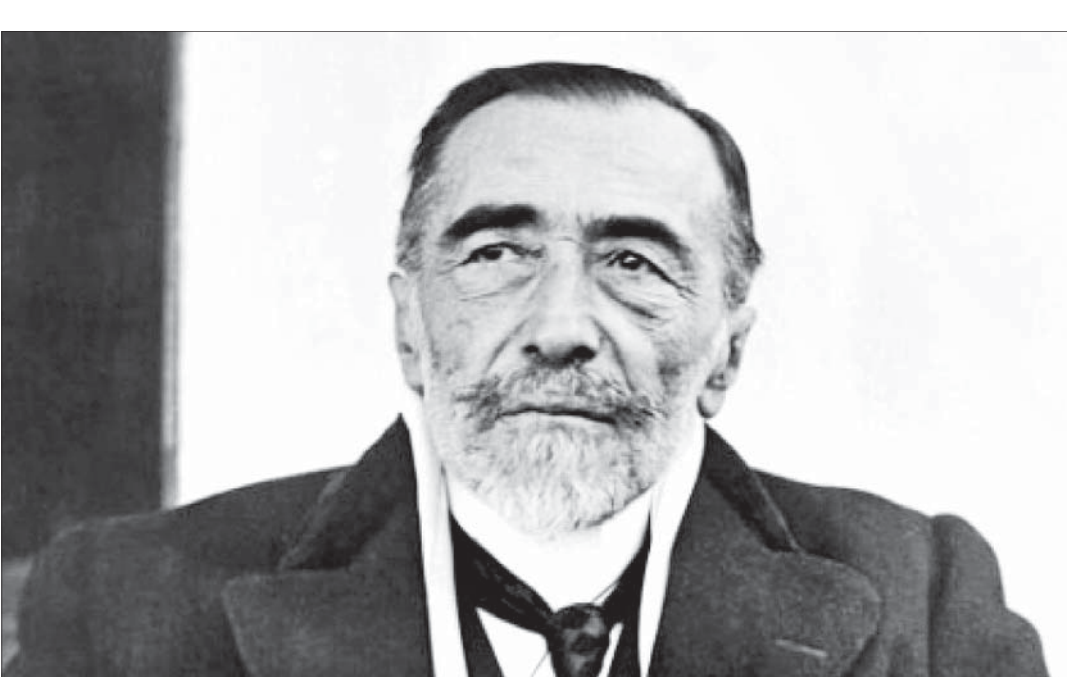




شکل‌های زندگی: کنراد و رمان مدرن به مناسبت تجدید انتشار آثاری از او

سنگ محک کنراد



نادر شهریوری (مدقی)

لرد جیم، لرد نیست اما آداب‌دانی و تشخیص در رفتارش باعث می‌شود او را لرد بنامند. ژوزف کنراد در توصیف لرد جیم می‌نویسد: «همچون یک نجیب‌زاده، متین و موقر و آشنا به مبای آداب با دانش کافی درباره وظیفه‌ای که برعهده گرفته، وقتی هنوز بسیار جوان است.» لرد جیم که شیفته دریانوردی بود، سرانجام با تلاش بسیار شغل دلخواه خود را پیدا می‌کند و در مقام معاون کاپیتان، افسر یک کشتی بازرگانی می‌شود. چنین مسئولیتی در شرایطی به وی داده می‌شود که او بسیار جوان است و هنوز فرصتی پیش نیامده تا در مواجهه با وقایع و حوادث دریایی ارزش وجودی خویش را نه نزد دیگران بلکه نزد خود مورد سنجش قرار دهد.

سرانجام فرصت پیش می‌آید و واقعه رخ می‌دهد و ارزش وجودی لرد جیم نزد خودش آشکار می‌شود. واقعه به کشتی مسافبری پانتا برمی‌گردد که جیم در آن مشغول به کار است. پانتا کشتی فرسوده‌ای است که عده زیادی زوار را از بندری در سنگاپور به سوی جده می‌برد اما در میانه راه به موانعی برمی‌خورد و در ظرف مدت کوتاهی آبشتاب از آب می‌شود. زائران در خواب‌اند و از مصیبتی که به زودی گرفتارش می‌شوند بی‌خبرند. تنها کاپیتان، کارکنان و لرد جیم از غرق قریب‌الوقوع کشتی آگاهی می‌یابند. آنان می‌توانند قایق‌های نجات را بر روی آب انداخته و خود را از خطر مرگ رهایی بخشند. لرد جیم بر عرشه کشتی ایستاده و مردد است و در نزد خود رفتار کاپیتان و سایر کارکنان را زشت و ناپسند شمرده آن را تقبیح می‌کند اما سرانجام خود همان کار را می‌کند و خود را از مهلکه نجات می‌دهد و زائران را به دست سرنوشت می‌سپرد. بعدها زائران در اتفاقی غیرمنتظره نجات می‌یابند و لرد جیم و دیگران در دادگاهی به جرم خیانت و ترک مسئولیت از تمامی مناصب و اختارات خویش محروم می‌شوند.

رای دادگاه به آرزوهای لرد جیم برای دریانوردشدن پایان می‌دهد اما آنچه لرد جیم را معذب می‌کند، حس ندامت شدید از کاری است که انجام داده، لرد جیم نمی‌تواند خود را سرزنش نکند. رمان مملو از تلاش آشکار انسانی است که می‌خواهد وجدان ناآرام خود را آرام کند.

سیاست وسینمای دهه هفتاد آمریکا



واپسین عصر طلایی هالیوود

جاناتان کرشنر

ترجمه نریمان افشاری

نشر بیدگل

«واپسین عصر طلایی هالیوود» با عنوان فرعی «جامعه، سیاست و سینمای دهه هفتاد آمریکا»، عنوان کتابی است از جاناتان کرشنر که به تازگی با ترجمه نریمان افشاری توسط نشر بیدگل منتشر شده‌ است. جاناتان کرشنر هم استاد اقتصاد سیاسی است و هم منتقد سینما. او در این کتابش کوشیده به واسطه توصیف و تبیین عمده‌ترین وقایع تاریخی دهه هفتاد آمریکا، به تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم این زمینه فرهنگی بر پیدایی آثار هنری–سینمایی این دوره، هم از حیث فرم و هم از حیث محتوا بپردازد. مترجم کتاب در بخشی از پیشگفتارش، سینمای دهه هفتاد هالیوود را از سویی متأثر از سینمای اروپا و بزرگان آن، خاصه موج نوی فرانسه، دانسته و از سوی دیگر آن را واکنشی به بحران‌های عمده داخلی آمریکا قلمداد کرده است. ضمن اینکه سینمای آمریکا در این دوران اعتراضی به نظام تولید سینمایی حاکم بر هالیوود هم بوده است. «بحران‌های سه‌گانه جنبش حقوق مدنی و جنبش زنان، پیامدهای جنگ ویتنام و ماجرای واترگیت از بزرگ‌ترین مشخصات دورانی بودند که نه با این نام‌ها بلکه بیشتر با نام یک شخصیت خاص شناخته می‌شد: دوران نیکسون». کرشنر بر این باور است که ریچارد نیکسون به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در غالب فیلم‌های مطرح دهه هفتاد حضور دارد. از این‌رو «آنچه در این کتاب با عنوان سینمای دهه هفتاد به آن پرداخته می‌شود واکنش نسلی از هنرمندان جامعه آمریکا به بحران‌های سه‌گانه مورد اشاره، قتل کندی در پیش چشمان بهت‌زده میلیون‌ها آمریکایی و همه آن چیزهایی است که در ادامه نام نیکسون نداعی‌کننده آن‌ها می‌شود.» «واپسین عصر طلایی هالیوود» در سال ۲۰۱۳ نوشته شده یعنی در دورانی که به قبول مترجم حتی تصور حضور داندل ترامپ در کاخ سفید خنده‌دار به‌نظر می‌رسید. مترجم با توجه به این موضوع، نوشته: «حال با توجه به اینکه از بسیاری جهات واکنش‌ترین رئیس‌جمهور ایالات متحده به ریچارد نیکسون است باید دید آیا واکنش هنرمندان هالیوود به او جریان بزرگ و ماندگاری مانند سینمای دهه هفتاد ایجاد خواهد کرد؟ آیا هالیوود که دیگر مدت‌ها است آن اهمیت انتقادی‌ای را که در دهه هفتاد از آن برخوردار بود از دست داده می‌تواند اهمیت دوران نه‌چندان دور خود را بازیابد؟ آیا در این عصری که همه شاهد و قراین‌نشان‌دهنده مغرغین‌بودن آن است شاهد دوران



ساده واقعیت روی آورد. گاه واقعیت چنان پیچیده شده است که بازتولید صرف و مکانیکی واقعیت هیچ تعریفی درباره واقعیت ارائه نمی‌دهد. بدین‌سان رئالیسم در زمانه کنراد دیگر صرفا وجهی عینی نمی‌یابد بلکه واجد ارزش‌های ذهنی نیز می‌شود. در این شرایط نویسنده رئالیست با معیارهای گذشته از اساس کارکرد وجودی خود را از دست می‌دهد. زیرا زمانه، زمانه متفاوتی است. زمانه‌ای است که علاوه‌بر دگرگون‌شدن چشم‌اندازی تاریخی، شکلی فلسفی درباره واقعیت همه را به تأمل درباره واقعیت فرامی‌خواند. اکنون دیگر می‌توان از واقعیتی ذهنی نیز سخن گفت و با درک متفاوتی از زمان، ذهن شخصیت‌ها را مورد کنشاک قرار داد و اساسا هر ماجرای هولناک بیرونی را به ماجرائی درونی بدل کرد. کاری که نویسندگان دیگری نیز همچون جیمز جویس، ویرجینیا وولف، دی. اچ. لارنس و… انجام داده‌اند.

در این‌ میان ژوزف کنراد ایده جالبی را مطرح می‌کند، ایده‌ای که از یک طرف نشئت‌گرفته از واقعیت پیچیده و از طرفی دیگر برآمده از ذهن شکاک وی و درعین‌حال اقتضای زمان است. «کنراد در مقام یک شکاک فلسفی تمام‌عیار عقیده داشت در دنیایی که به اندازه امواج بی‌معناست، مفاهیم، ارزش‌ها و آرمان‌های ما بنا و بنیادی ندارند. با وجود این بنا به دلایل مبرم اخلاقی و سیاسی باید طوری رفتار کنیم که گویی آنها دارای ریشه‌های عمیق‌اند.» آنچه در این ایده کنرادی اهمیت می‌یابد و وجهی نیه‌ای پیدا می‌کند اعتقاد وی به فرمالیسم است. مقصود از فرمالیسم آن است که زندگی جز به واسطه خود زندگی هیچ محتوای دیگری ندارد و حامل هیچ پیامی نیز نیست. به بیانی دیگر زندگی به چیز دیگری جز خود ارجاع نمی‌دهد و بنابراین فاقد محتوا و معنای اخلاقی و غایی است. بدین سان آنچه اهمیت پیدا می‌کند واقعیت متعهدبودن به زندگی و نه محتوای دقیق تعهدات ماست.

کنراد واقعیت متعهدبودن را مهم‌تر از محتوای آن می‌داند و همین‌طور واقعیت باور ما را پراهمیت‌تر از آنچه بدان عقیده داریم تلقی می‌کند. به بیانی ساده‌تر، از نظر کنراد رسیدن به نقطه نهایی به مراتب کم‌اهمیت‌تر از شوقی است که آدمی در «رسیدن» به «نقطه نهایی» به خرج می‌دهد. شور و شوق رسیدن به نقطه نهایی آدمی را به لحاظ روحی متحول می‌کند و او را به لحاظ ذهنی به پیروزی می‌رساند.

از قضا کنراد بنا بر ملاحظات اخلاقی و سیاسی ** ایده وفاداری را مطرح می‌کند. او بر این باور است که در دنیای پرآشوب و پرتلاطم که آدمی دانسته و یا ندانسته، خواسته و یا ناخواسته به این طرف و آن طرف کشانده می‌شود می‌تواند با ساختن هدفی *** خیالی در ذهن خود را متعهد و باورمند به آن هدف نشان دهد تا شاید به سبب ادامه پایداری در وفاداری و پافشاری بر آن به نوعی پیروزی ذهنی و روحی نائل شود. به همین دلیل نیز قهرمانان کنرادی به رغم نقاط ضعف انسانی فراوانی که دارند وفادارند. «وفاداری آنها ممکن است به یک دوست، به یک کشتی، به یک انگیزه، یا حتی به یک ایده باشد. این وفاداری به‌ظاهر احقرانه و اصولا نامعقول، آنان را به طرف خطر و مرگ می‌کشاند. اما هدف نهایی آنان در اعمال‌شان همین ابراز وفاداری است. در راه این هدف ممکن است جانشان را از دست بدهند اما شکست نمی‌خورند زیرا با اثبات وفاداری خود روحا به پیروزی می‌رسند.»^۵

پی‌نوشت‌ها:

* نام اصلی کنراد، یوزف نایچ کورزینوفسکی است که وی به اختصار نام ژوزف کنراد را برگزید.

** کنراد و شخصیت‌های داستانی وی اساسا اخلاقی‌اند. ملاحظات اخلاقی کنراد براساس جهان‌بینی وی نامعقول به نظر می‌رسد اما ایده وفاداری کنراد به لحظات سیاسی معقول است زیرا از آشوب و تلاطم اجتماعی که کنراد از آن گریزان بود جلوگیری می‌کند.

*** هدفی را بر ساختن با اگزیستانسیالیسم همخوانی دارد، اضطراب، دغدغه و تصمیم‌گیری از دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی کنراد است.

۱) لرد جیم، کنراد، صالح حسینی

۲) طوفان دریا، کنراد، سهیل سمی

۳) نظر به‌های رمان، آرنلد کتل، حسین پاینده

۴) معنای زندگی، تری ابلکتون، عباس مخبر

۵) ویژه ژوزف کنراد، عبدالحسین آل‌رسول

ادبیات

زیست‌شناسی آب‌سورد

«جانورنامه» مجموعه‌ای است از

طرح‌ها و قطعات کوتاه لایوش ناک، نویسنده مجارستانی نیمه اول قرن بیستم، که با ترجمه کمال ظاهری در نشر چشمه منتشر شده است. این کتاب، چنانکه در مقدمه ترجمه فارسی آن آمده، برگزیده‌ای است از کتابی از ناک با عنوان «زیست‌شناسی آب‌سورد». ناک در این مجموعه با طنزی تیزبینانه به ساختن روایت‌هایی پارودیک از متن‌های زیست‌شناختی دست زده و از ورای این پارودی تصویری انتقادی و کمیک از اوضاع اجتماعی روزگار خود نیز ارائه داده است. بیشتر طرح‌ها و قطعات این‌کتاب نام یک جانور را بر خود دارند و با تصاویری همراه هستند که چنانکه در مقدمه کتاب آمده جز یکی از آن‌ها، باقی کار لاسلو ربر، طراح و کاریکاتوریست معروف مجارستانی، هستند. در توضیح پشت جلد ترجمه فارسی این کتاب درباره آن چنین می‌خوانیم: «کتاب حاضر از نمونه‌های کلاسیک طنز اروپای مرکزی و شرقی است. نویسنده پس از شکست انقلاب‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ مجارستان، در سرخوردگی و تلخ‌کامی عمیق خود، تنها به نوشتن طرح‌ها و قطعات کوتاهی پرداخت که با طنزی بکر و تیره، از جمله در قالب پرتره‌های بدیع و با روح حیوانات، نابه‌نجاری مناسبات اجتماعی و رفتار و کردار نه کمتر عجیبِ انسان‌هایی را هم که در میان آن‌ها می‌زیست بیان می‌کند. بیشتر این طرح‌ها و قطعات که با لحنی به‌ظاهر جدی و علمی، بر پایه بازی‌های زبانی، مهمل‌گویی‌های بکر، طنز و طعن و تمسخر نوشته شده، درعین‌حال که دیدگاه‌ها و پیش‌داوری‌های مانوس و تنگ‌نظرانه کتاب‌های درسی زیست‌شناسی را به سخره می‌گیرد، در چارچوب امکانات و سوراخ‌سنه‌هایی که هنوز بسته نشده بود، تئوری‌های گذشته‌گرا و بی‌پروایی را هم که پایه‌های سیاسی رژیم نیمه‌فاشیستی آن روزگار را تشکیل می‌داد به چالش می‌کشد.» آن‌چه در ادامه می‌آید بخشی است از قطعه‌ای به نام «لاک‌پشت» از این مجموعه: «لاک‌پشت جانوری است دیرزی، یعنی زیاد عمر می‌کند،



جانورنامه

لایوش ناک

ترجمه کمال ظاهری

نشر چشمه

به‌طوری‌که درازی عمر یک لاک‌پشت به درازی عمر ده نفر انسان است. مژتها این زندگی لاک‌پشتی همان‌قدر است، درازی‌اش زیاد است، پهنایش کم است، بسیار کمتر از پهنای زندگی یک کنت یا یک محترک مجار. اما لاک‌پشت در کنار این عمر دراز مغز بسیار کوچکی دارد که البته این خاصیت همه خزندگان است، نباید به این خاطر به چشم بد نگاه‌شان کرد. من به‌شخصه احتمال می‌دهم که میان کوچک بودن مغز لاک‌پشت و دراز بودن عمرش یک ارتباطی وجود دارد. می‌دانیم که اگر مغز لاک‌پشت را از کاسه دریابورند، هفت‌ها بعد از عمل هم به زندگی خود ادامه می‌دهد، برای همین است که آدم‌های بدبختی که کارشان حرف‌درآوردن پشت‌سر این‌وآن است و غیر از آن یک پدرکشتگی قدیمی می‌نشینند می‌گویند که فرق میان لاک‌پشت و شاعر غنایی آن است که لاک‌پشت هفت‌ها، شاعر غنایی اما یک عمر می‌تواند بدون مغز زندگی کنند. لاک‌پشت از جانوران خیلی خوش‌تن‌بودن به حساب نمی‌آید، هیكلش شبیه یک کپه‌سگ، یا یک تکه هیزم قناس است که دو زره نشکن دور آن را گرفته باشد، وقتی هم که باهیش‌ش را از لای این زرها بیرون می‌آورد، آدم با مسافران قطار می‌افتد که سرشان را از پنجره بیرون کرده‌اند.»

مرور

دوشنبه‌یاسه‌شنبه

اگرچه ویرجینیا وولف بیشتر با رمان‌هایش مثل «خانم دالووی»، «به سوی فانوس دریایی»، «امواج» و… شناخته می‌شود اما در میان آثار او داستان‌های کوتاهی هم وجود دارند که اهمیت زیادی دارند. به‌تازگی مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه وولف در کتابی با عنوان «بانو در آینه» با ترجمه فرزانه قوجلو توسط نشر نگاه چاپ‌ شده است. این مجموعه که شامل بیست‌ودو داستان کوتاه است ذرواقع تمام داستان‌های کوتاه وولف را دربرگرفته است. برخی از این داستان‌ها در اولین مجموعه داستانی وولف با عنوان «دوشنبه یا سه‌شنبه»، که در زمان حیات نویسنده منتشر شد، وجود دارند و برخی دیگر در کتابی با عنوان «خانه اشباح» که پس از مرگ وولف به‌چاپ رسید دیده می‌شوند. جز این دو کتاب، در سال ۱۹۹۳ انتشارات پنگون گزیده‌ای از داستان‌های کوتاه وولف را به چاپ رساند که در آن چهار قصه دیگر که در «خانه اشباح» حضور نداشتند هم به چاپ رسید. در داستان‌های مجموعه «بانو در آینه»، نیز سبک داستان‌نویسی وولف دیده می‌شود. در همه این داستان‌ها تخیل نقشی پررنگ دارد و شیوه جریان سیال ذهن در تمام آنها دیده می‌شود. مترجم کتاب در بخشی از پیش‌گفتارش درباره داستان‌های این مجموعه نوشته: «داستانهای کوتاه وولف نماینده باز جریان سیال هوشیاری و خودآگاه و زندگی درونی هستی‌اند. زبانی که وولف در داستان‌های کوتاهش به کار می‌برد بسیار شاعرانه است. زبانی که به مضمون نیز حال و هوایی شاعرانه می‌داد و در دوران خود، او به‌عنوان زبان غنایی، نکویده بود. ای.ام.فورستر، نویسنده و منتقد هم‌عصر ویرجینیا می‌گفت که آثار وولف نه تنها پابانی شاعرانه که همواره آغازی شاعرانه دارند و به همین خاطر به موقعیت تغزلی خود دست می‌یابند (که از نظر فورستر این امتیاز نبود). اما وقتی همین زبان شاعرانه با تخیل وولف و خلاقت ناخودآگاه درمی‌آمیزد به داستان‌هایی بدل می‌شود که در نوع خود اگر نخواهیم بگوییم با نظیر اصا بی‌تردید کم‌فترند.» در پایان کتاب مقاله‌ای از مالکوم برادبری با عنوان «ویرجینیا وولف و جهان مدرن» منتشر شده که مقاله مفصلی در نقد و بررسی جهان داستانی وولف است.



بانو در آینه

ویرجینیا وولف

ترجمه فرزانه قوجلو

نشر نگاه

جانیات‌هولناک

«کودک مرد، چند ثانیه کافی بود، دکتر تایید کرد زجر نکشیده. او را در کبسه‌ای خلکستری خواباندند و چفت‌بوست برق را از روی جسم پاره‌پاره‌ای گذراندند که وسط اسباب‌بازی‌ها شاور بود. وقتی نیروهای امدادی رسیدند دخترک اما هنوز جان داشت. مثل حیوانی وحشی جنگیده بود. آثار نزاع و تکه‌های پوست زیر ناخن‌های سستش پیدا شد. در آمبولانسی که او را به بیمارستان می‌برد، به خود پیچیده و تشنج کرده بود. چشم‌هایش از حلقه بیرون زده بود و به نظر می‌رسید هوا را جست‌وجو می‌کند. کلوش پر از خون شده بود. شش‌هایش سوراخ و سرش به شدت به کم‌د آبی کوبیده شده بود. او صحنه جانیات عکس‌برداری شد. پلیس اثر انگشت‌ها را ثبت کرد و مساحت حمام و اتاق بچه‌ها را اندازه گرفت. روی زمین، فرش کودکان‌های که نقش سفیدبرفی بر آن دیده می‌شد آغشته به خون بود. میز کودک نیمه‌واژگون شده بود. اسباب‌بازی‌ها در کبسه‌های شفاف قرار گرفت و مهروموم شد. حتا از کم‌د آبی نیز در دادگاه استفاده خواهد شد.» رمان «لالایی» لایا سلیمانی این‌طور شروع می‌شود. رمانی که با ترجمه ابوالفضل الله‌ادی توسط نشر نگاه منتشر شده است. لایا سلیمانی نویسنده مراکشی‌تبار فرانسوی است که این رمانش در سال ۲۰۱۶ برنده جایزه گنکور شده است. «لالایی» براساس داستان واقعی نوشته شده و درباره پرستار بچه‌ای است که به قتل دو کودک در نیویورک متهم شده است. در روایت رمان جانیاتی رخ داده و این جانیات به شکلی است که همه را شوکه کرده است.



لالایی

لیلا سلیمانی

ترجمه ابوالفضل الله‌ادی

نشر نگاه

شبگرد

«و حالا بانولت…» عنوان رمانی از باربارا کنستانتین است که به‌تازگی چاپ دوم آن با ترجمه صدف محسنی توسط نشر نگاه منتشر شده است. این رمان که برنده جایزه منتخب خوانندگان سال ۲۰۱۳ فرانسه شده، داستان زندگی پیرمردی تنها است که در مزرعه بزرگش زندگی می‌کند و چندان از اوضاع زندگی‌اش راضی نیست. اما اتفاقی ساده روند زندگی در مزرعه او را تغییر می‌دهد. سقف خانه همسایه این پیرمرد خراب می‌شود و او از همسایه‌اش دعوت می‌کند که تا درست‌شدن سقف خانه در مزرعه او زندگی کند. ورود همسایه به این مزرعه اتفاقات دیگری هم در پی دارد و کم‌کم پای آدم‌های دیگری هم به مزرعه پیرمرد باز می‌شود بار دیگر شور و شوق به زندگی او برمی‌گردد. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «فردینان کشمش را به فرمان اتومبیل تکیه داده، به شیشه جلو خیره شده بود و با تمرکز بالا رانندگی می‌کرد. عقربه کیلومترشمار روی عدد پنجاه ثابت مانده بود. سرعت مناسبی که هم می‌توانست در مصرف بنزین صرفه‌جویی کند، و هم مناظر اطراف را تماشا کند و لذت ببرد. در ضمن بدون خطر تصادف با پیش‌آمدن کوچک‌ترین وضعیت خطری می‌توانست بایستد. ناگهان سگی جلوی اتومبیل پرید. فردینان بلافاصله پایش را روی ترمز فشار داد، لاستیک‌ها روی آسفالت صدا کرد و گرد و خاک به هوا بلند شد. اتومبیل با سر و صدای زیاد بالا و پایین رفت و درست وسط جاده از حرکت ایستاد. فردینان از پنجره سمت راننده بیرون را تماشا کرد…».



و حالا بانولت…

باربارا کنستانتین

ترجمه صدف محسنی

نشر نگاه